

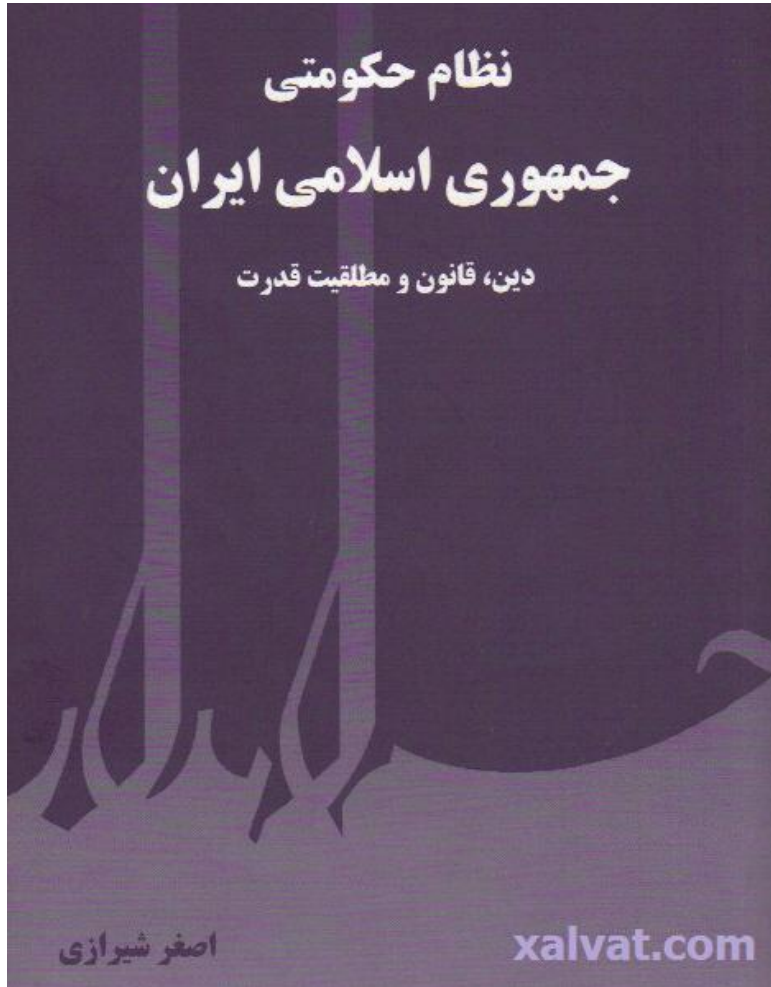
در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)

نشرِ دیگران



۷۱۲

علی [اصغر] شیرازی : قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و واقعیت حکومت



چشم‌انداز

xalvat.com

نوسازی نادانی برای نادانی نوحواہ (آرامش دوستدار) -
بازی انتخابات (محمد ارونقی) - ایران، درخت و خنجر و
خلخال (بهروز امدادی اصل) - قانون اساسی جمهوری
اسلامی ایران و واقعیت حکومت (علی شیرازی) - گلدان
(زهرالنگرودی) - نتیجه گیری (بهرام حیدری) - شعرهایی از
سیمین بهبهانی، اسماعیل خویی و ارثان شهرزاد یا هزار
و یک شب (داریوش کارگر) - «چشم‌انداز» سالهای تبعید
کتابهای تازه (شیدا نبوی).



زمستان ۱۳۷۵

چشم‌انداز

xalvat.com

۲	سیمین بهدانی	از موسم کیبودی (پنج شعر)
۷	محمد ابرقعی	بازی انتخابات
۴۹	علی شیرازی	فانون اساسی جمهوری اسلامی و واقعیت حکومت
۶۹	آرامش درشندار	نوسازی نادانی برای نادانی نوحواه
۸۵	بهروز امدادی اصل	ایران، درخت و خنجر و خلخال
۱۰۳	اسماعیل خوبی	دو شعر
۱۰۹	بهرام حیدری	نتیجه گیری
۱۱۹	زهرآ لنگرودی	گلدان
۱۲۳	داریوش کارگر	واژگان شهرزاد یا هزار و یک شب
۱۲۸	شیدا نبوی	کتابهای تازه
۱۳۳		«چشم‌انداز» سائهای تبعید

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و واقعیت حکومت

xalvat.com

این نوشته ترجمه گفتار آخر کتابی است که در پانز سال جاری با عنوان زیر در لندن انتشار یافته است:

Asghar Shirazi, *The Constitution of Iran, Politics and the State in the Islamic Republic*, I.B.Tauris, London.

ما انتشار این بخش از این کتاب را از آن جهت مقید می‌دانیم که خواننده را با یکی از پژوهش‌های تازه دربارهٔ ماهیت و تحول حکومت در ایران پس از انقلاب تا حدی آشنا می‌سازد. اما لازم است مختصری هم دربارهٔ مجموعه مطالب کتاب توضیح دهیم:

پیشگفتار کتاب با اظهار این نظر شروع می‌شود که قانون اساسی ایران آکنده از تضادهای گوناگون است. تضادهایی با حدت و شدت متفاوت. مهمترین آنها یکی تضاد بین عناصر دموکراتیک و عرفی قانون اساسی از یک سو، و عناصر شرعی یا مذهبی آن از سوی دیگر است؛ و دیگر تضاد بین این ادعا که می‌توان با حکومت مبتنی بر شرح به همهٔ مسایل جامعهٔ ایران پاسخ داد، و این واقعیت که حتی خود قانون اساسی بدون استقراض و اقتباس از عناصر غیراسلامی قابل تدوین نبوده است. نویسنده در فصل اول کتاب پس از شرح دقیق این تضادها نگاهی به مراحل تکوین قانون اساسی می‌اندازد و می‌کوشد با بررسی تعارض بین نیروهای سیاسی در زمان تدوین آن، دلایل پیدایش تضادها را آشکار سازد. فصل دوم و سوم کتاب به شرح آن بخش از اقداماتی اختصاص دارد که توسط صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی در حوزه‌های قانونگذاری و کشورداری در سالهای بعد از انقلاب انجام می‌گیرد و به حل هر تضاد مذکور منجر می‌شود. نویسنده شرح می‌دهد که چگونه تضاد اول با حذف عناصر دموکراتیک قانون اساسی در واقعیت کشورداری مستفی می‌شود. و تضاد دوم با حدایی تدریجی حکومت از قیود شرعی و تبدیل آن به حکومت متولیان شرح. با این که گفتار آخر کتاب به هر یک از این روندها اشاراتی می‌کند، ولی خلاصهٔ مطالب مشروح در فصول پیشین نیست. بلکه بیشتر بیان برخی نتیجه‌گیریهایی است که نویسنده از آنها برای داوری نهایی دربارهٔ پاره‌ای از ویژگیهای ماهوی حکومت در ایران امروزی

استفاده می‌کند. در شرح زمینه‌های تکوین قانون اساسی، نویسنده در مقدمه کتاب به وجود يك «محیط تاریخی» خاص در آستانه و در سال اول انقلاب اشاره می‌کند که در آغاز گفتار پسین کتاب به توضیح آن می‌پردازد.

xalvat.com

محیط تاریخی تکوین قانون اساسی

منظور از محیط تاریخی در اینجا وضعیت جامعه ایران در یکی از مراحل بحرانی تاریخ آن است. دو عامل ویژگی این وضعیت، عبارت بود از يك، ترکیب تناقض‌آمیز بینشها و منافع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طبقات، قشرها و گروههای سازنده این جامعه در آن موقعیت خاص، و دیگر، ترکیب عوامل مؤثر در تعیین سیاست جهانی که بر وضعیت ایران نیز تأثیر می‌کرد. در چنین محیطی بود که جامعه ایرانی دست به شورش زد تا باری را که بر دوشش سنگینی می‌کرد، بر زمین اندازد و به آن چه می‌طلبید تحقق ببخشد. این جامعه در مرحله يك گذار بیقاعد و آشفته از يك سازمان سنتی تولید و يك سازمان اجتماعی- سیاسی ناهماهنگ به يك جامعه جدید متکی به صنعت جدید، با ارزشهای فرهنگی درخور این گذار قرار داشت. جامعه‌ای که فرهنگ سیاسی آن از سویی از يك استبداد چند هزار ساله تأثیر می‌گرفت، که با يك روحیه شورشی علیه آن همراه بود، و از سویی دیگر دارای برخی عناصر دموکراتیک بود که در چند دهه اخیر با آنها آشنایی یافته بود. جامعه‌ای که خودشناسی‌اش دچار پریشانی شده بود و در عین جستجوی يك هویت جدید بر کشمکشهای درونی خود می‌افزود. در حالی که بخشی از این جامعه در پی پذیرش ارزشهای واقعی یا متصور مخصوص يك جامعه صنعتی جدید بود، بخش دیگر آن بر این باور بود که می‌توان بر حفظ آن ارزشهای محسوس با مفروضی پافشاری کرد که هویت واقعی یا متصور سنتی آن را تشکیل می‌داد. بخش سومی هم وجود داشت که در پی هویتی بود که از آمیزش عناصر سنتی و جدید ایجاد می‌شد. واقعیت دیگری که گوشش این جامعه برای کسب يك هویت جدید را مشکلتر می‌کرد این بود که نه وداع آن با هویت سنتی خویش ناشی از انگیزه‌های درونی بود و نه می‌توانست هویت جدید خود را به صورت مستقل تشکیل بدهد. ارزشهای هویت جدید را به طور عمده يك فرهنگ بیگانه تعیین می‌کرد. فرهنگی که با این جامعه رابطه سیاسی و اقتصادی تجاوزگرانه داشت. جستجوی هویت در فضای رقابت نظامهای بیگانه‌ای صورت می‌گرفت که برای کسب سلطه انحصاری بر جهان و نظامهای ارزشی آن با یکدیگر مبارزه می‌کردند. بخشهای مختلف این جامعه بنا بر موقعیت خود تصورات متفاوتی از دلایل نارضایتی خود داشتند. تصور آنها حتی از پیشرفت، آزادی و استقلال نیز متفاوت بود. در نتیجه انتظارات آنها از انقلاب نیز یکسان نبود.

قشرهای شهری این جامعه در آستانه انقلاب يك تاریخ بیش از صد ساله مبارزه سیاسی را پشت سر گذاشته بودند. مبارزه‌ای که معطوف به هدفها و منافع مشترك و

متفاوت آنها بود. در این سارزه جریانها و سازمانهای سیاسی مختلف شرکت داشتند. هر يك از آنها می‌كوشید كه مهر خود را بر آن بکوبد، رهبری آن را به دست بگیرد و آن را به خدمت تحقق بدیلی در آورد كه خواستهای ویژه خود و خواستهای عمومی جامعه را بهتر متحقق می‌کرد. لیبرالها همان‌قدر به این جریانها تعلق داشتند كه چپگرایان و اسلامگرایان (۱) و دولتمداران تجددطلب. ظرف دهه‌های پیش از انقلاب، همه اینها، چه از موضع حكومت و چه از جایگاه اپوزیسیون، در پی آن بودند كه بدیل ویژه خود را به صورت نظام حاكم بر جامعه ایرانی در آورند.

اسلامگرایان به منزله نیرویی كه تازه در سالهای دهه شصت قرن حاضر به صحنه رهبری مبارزات سیاسی پا گذاشته بودند، در مقایسه با رقیبان خود صاحب این امتیاز بودند كه با بدیلی به میدان می‌آمدند كه در حافظه سیاسی توده مردم هیچ سابقه مخدوش زنده‌ای نداشت. توسل به اسلام و گنجاندن تحقق حاكمیت آن در برنامه خواستهای این جریان به موفقیت آن برای كسب رهبری كمك می‌کرد. علت آن بود كه در آن بخش از قشرهای جامعه كه ناامیدانه در جستجوی هویت از دست رفته بود، این پندار ایجاد شده بود كه اسلام می‌تواند به گونه‌ای مطمئن و معتبر، هویت كم شده را به او باز گرداند. موضع قاطع این جریان در مقابل رژیم دولتكرا و تجددطلب شاه، به آن گروه از نیروهای سیاسی كه خواهان سرنگونی این رژیم به هر وسیله و با هر قیمت بودند، نوید عملی بودن خواست آنها را می‌داد. این دلیل و دلایل دیگر موجب تقویت این باور در میان نیروهای مخالف شد كه بایستی رهبری انقلاب را به اسلامگرایان واگذار كرد، یا دست‌كم با آنها هم‌رزم شد. آنها می‌پنداشتند كه می‌توانند گرایشهای محافظه‌كارانه این جریان را موقتاً ندیده بگیرند. مخالفان این جریان، با این اطمینان كه روحانیت پس از سرنگونی رژیم موجود قادر به اداره دولت نخواهد بود، و از این‌رو كار را به دیگران واگذار خواهد كرد، قبول کردند كه رهبری انقلاب با آن باشد.

در چنین زمینه‌ای بود كه اسلامگرایان و به ویژه روحانیت، موفق به كسب تدریجی رهبری انقلاب شدند. آنها باید برای استحکام این موقعیت در این مرحله از انقلاب متعهد می‌شدند كه هم خواستهای مشترك و هم خواستهای ویژه همه نیروهای شركت‌كننده در جنبش را مراعات كنند. تنها قانون اساسی‌ای می‌توانست با این تعهد سازگار باشد كه قالبی مساعد برای تحقق منافع و هدفهای مشترك بسازد، و در عین حال این امکان را به وجود آورد كه مبارزه نیروهای اجتماعی برای خواستهای ویژه خود از راههای قانونی و به وسایل مسالمت‌آمیز انجام بگیرد. تنها چنین قانون اساسی‌ای می‌توانست پیدایش رفاق لازم بین نیروهای سیاسی ناموافق را به طور دائم ضمانت كند.

در حالی كه يك قانون اساسی مبتنی بر اصول اسلامگرایی قادر نبود خواستهای گروههای گوناگون را تأمین كند، پیشنهادی كه قبل از انقلاب در پاریس تهیه شده بود از عهده چنین مهمی بر می‌آمد و می‌توانست برای مدتی نامشخص، كه جامعه

برای وقوف به این واقعیت لازم داشت که اسلامگرایی هم بدیل مناسبی نیست، رفع حاجت کند. پیشنهاد قانون اساسی رضایت همه اسلامگراهای جدید را جلب کرده بود. سکولاریستهای معتدل نیز، با آگاهی به این واقعیت که اسلامگرایی دیگر مهر خود را به انقلاب زده است، حاضر بودند با آن موافقت کنند. با این که پیشنهاد امتیازات معتنایی به جریان مشروعه طلبی می داد، ولی مواعی که برای گسترش حقوق دموکراتیک اپوزیسیون غیراسلامگرا ایجاد می کرد، به نسبت آنچه بعداً تصویب شد، کمتر بود. پیشنهاد با قرار دادن مجلس در مرکز قوه قانونگذاری این امکان را به وجود می آورد که منافع مختلف در این قالب امکان مقابله مسالمت آمیز پیدا کنند. پیشنهاد مبنای مناسبتری برای پرداختن به مسایل توسعه و پیشرفت جامعه ایرانی عرضه می کرد.

آن قانون اساسی که به تصویب مجلس بررسی نهایی پیشنهاد رسید، از هیچ یک از این شرایط برخوردار نیست. این متن حتی قادر به تأمین وفای بین اسلامگرایان هم نیست. این قانون اساسی حامیان حاکمیت روحانیت است، یعنی نمایندگان آن قشر اجتماعی که بر اثر نوسازی عمومی دهه های گذشته مجبور به ترك مواضع قدرت شده بود، و اکنون با استفاده از يك فرصت تاریخی غیرمنتظر می کوشید تا نه تنها قلمرو از دست رفته را دوباره تسخیر کند، بلکه رویایی را نیز به تحقق برساند که در طی قرنهای گذشته حتی جرأت بیان صریح آن را هم نمی داشت. حال اگر در این قانون اساسی باز هم عناصری ناسازگار با برداشت عمومی آخوندسالارانه آن به چشم می خورد، به خاطر آن است که هنگام تدوین این متن بی اعتنایی کامل به نیروها و جریانهایی که در انقلاب شرکت داشتند، و بی توجهی به تنوع منافع و دیدگاههای سهم در این جنبش عمومی ممکن نبود.

پذیرش عناصر بیگانه با حاکمیت روحانیت در متن قانون اساسی مبین تردید بانیان آن در پاسخ به این سؤال بود که آیا در مرحله تدوین آن می توانستند قدمهای بیشتری در جهت هدف واقعی خود بردارند یا نه. روشی که روحانیت مشروعه طلب به رهبری خمینی در آن زمان به کار می برد، عبارت بود از تخمین نیروها و انطباق حرکت پیشرونده خود با امکاناتی که در هر لحظه فراهم می شد. ولایت فقیه به جای سلطنت، هدف اعلام شده روحانیت حکومت طلب از ابتدای سالهای پنجاه بود. اما تا زمانی که براندازی رژیم سلطنتی ناممکن می نمود، از بیان این هدف در سطح عمومی پرهیز می کردند. هنگامی که تشکیل جمهوری اسلامی بدون صفت دموکراتیک به قلمرو امکان راه یافت، مخالفت خود را با افزودن این صفت اکیداً ابراز کردند؛ در حالی که پیش از این شورای انقلاب با «جمهوری دموکراتیک اسلامی» موافقت کرده بود. موافقت با پیشنهاد قانون اساسی تا زمانی دوام یافت که به تحقق ولایت فقیه اطمینان نداشتند. خمینی می خواست با رجوع به يك نظرخواهی، مشروعیت پیشنهاد قانون اساسی را تأمین کند؛ زیرا از آن بیم داشت که اگر کار تدوین قانون اساسی به مجلس مؤسسان واگذار شود کار به درازا بکشد و بار اسلامی آن بیشتر کاهش یابد.

از آنجا که از هنوز به شکست نیروی ضدانقلاب اطمینان نداشت، خواهان تسریع رسمیت بخشیدن به حکومت جدید بود. اما همین که امکان انتخاب مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان را احساس کرد، در تحقق این جایگزین تعجیل کرد. موفقیت این تاکتیک آمیخته با تردیدهای بسیار تا حد زیادی وابسته به واکنش ویژه مخالفان ولایت فقیه بود. آنها به جای آن که در مقابل قدرت طلبیهای روحانیت مشترکاً به دفاع از خود پردازند، هر روز به گروهها و افراد بیشتری تقسیم شدند و به خطری که همه را تهدید می‌کرد یا آگاهی نیافتند، و یا اگر یافتند، از آن نتیجه لازم را نگرفتند. دلایل این رفتار متعدد است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- سلطه طلبی تنها به روحانیت سیاسی اختصاص نداشت، بلکه گرایش اصلی اغلب گروههای دیگر، به ویژه سازمانهای رادیکال سیاسی نیز بود. همه آنها تنها هنگامی حاضر به پذیرش اتحاد بودند که خود بر آن مسلط باشند. هیچ یک حاضر به سازش با دیگری نبود، حتی اگر آرایش نیروها یا مقتضیات دموکراسی پذیرش آن را تجویز و اجتناب‌ناپذیر می‌کرد.

۲- نیروهای میانه‌رو، که برحسب ساختار اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران، حق بیشتری برای کسب رهبری مزبور داشتند، به خاطر ضعف سیاسی، تمایلات غیرانقلابی و پراکندگی حاکم در میانشان در موقعیتی نبودند که بتوانند رهبری خود را بر یک حرکت مجذوب در شور انقلابی، که به دنبال راهباییهای رادیکال می‌رفت، اعمال کنند.

۳- نیروهای سیاسی رادیکال به قادر کسب رهبری انقلاب نبودند، زیرا به علت عدم آگاهی بنیانی خود از ظرفیتهای واقعی جامعه ایرانی، خواهیهای بلندپروازانه می‌دیدند. آنها شعار حکومت شوراهای را بر پرچم خویش نگاشته بودند و نابودی سرمایه‌داری را می‌طلبیدند، که بایستی جای خود را به یک دموکراسی خلقی و یا جامعه بی طبقه توحیدی می‌داد. از آنجا که آنها در پی تحقق هرچه سریعتر این هدفها بودند، سبب وحشت نیروهای معتدل می‌شدند و طبعاً آنها را لایق هیچ گونه اتحادی نیز نمی‌دانستند.

۴- به ویژه نیروهایی که از سنتهای لنینی پیروی می‌کردند، اعم از کمونیست یا اسلامگرای رادیکال، اعتقادی به اولویت ارزشهای دموکراتیک نداشتند. آنچه آنها ضدیت با امپریالیسم و مبارزه برای عدالت می‌نامیدند، در سلسله مراتب اعتقادات ارزشی شان جایگاه بس برتری را اشغال کرده بود. از این رو آنها آمادگی بیشتری برای پذیرش شعارهای خلقگرایانه (populist) خمینی داشتند تا همراهی با سیاستهای عناصر میانه‌رو، خمینی از این واقعیت برای پیشبرد هدفهای خود استفاده می‌کرد.

۵- رفتار اسلامگرایان میانه‌رو متأثر از موانع روانی عمیقی بود که تا حد زیادی از نیروی مقاومت آنها در برابر مشروعه‌طلبان آخوندسالار می‌کاست. آنها اسلامگرایانی بودند که هنوز آقایی روحانیت را می‌پذیرفتند. روش آنها در مقابل خمینی بیشتر از

خوشبایوری و تمکین حکایت می‌کرد تا از استقلال و اعتماد به نفس خمینی می‌دانست که چگونه می‌توان با استفاده از روش رهبری خشونت‌تبار مقاومت این کسان را درهم بشکند. آنها واقعاً از این که خمینی حکم بر تکفیرشان بدهد می‌ترسیدند. ترس دیگر آنها از این بود که از مواضع قدرت اخراج بشوند.

پذیرش عناصر دموکراتیک در قانون اساسی به این معنا نبود که روحانیت حاکم در رفتار خود مایل به مراعات آنها بود. این عناصر بایستی هرچه زودتر از درون قانون اساسی حذف می‌شدند. از آنجا که برای انجام چنین کاری تغییر متن قانون نه لازم و نه معقول می‌نمود، حذف در عمل کشورداری و قانونگذاری به صورت‌های زیر انجام گرفت: الف- تمرکز قدرت در دست رهبر، ب- سلب قدرت از ارگانهای نمایندگی مردم، ج- سرکوب حقوق دموکراتیک مردم، د- استقرار عملی و کامل ولایت فقیه.

این روند بلافاصله پس از انقلاب شروع شد و پس از سقوط دولت بازرگان شدت یافت. بدین طریق یک بخش از تضادهای درونی قانون اساسی در عمل رفع شد. حالا اگر به تحولاتی که در ساختار تقسیم قدرت در حکومت اسلامی ایران پس از تدوین قانون اساسی رخ داده است، توجه بیشتری بکنیم، به تصویر واقعگرایانه‌ای از قانون اساسی آن دست می‌یابیم که در بخشهای زیر ترسیم خواهد شد.

xalvat.com

توزیع قدرت بین ارگانهای رسمی حکومت

اگر ارگانهای رسمی حکومت را طوری به ترتیب درآوریم که کم‌قدرت‌ترین آنها در مرتبه اول قرار بگیرد، این جایگاه به مجلس اسلامی تعلق می‌یابد. قدرت قانونگذاری مجلس محدود به شرکت در تدوین متون قانونی است. این کار عمدتاً در کمیسیونهای مجلس انجام می‌گیرد. با اینکه مجلس می‌کوشد با تدوین طرحهای قانونی در برابر دولت اظهار استقلال بکند، ولی موفقیت آن در این مورد نیز بستگی به حمایت آن بخش از مراجع رسمی و غیررسمی قدرت دارد که بالای دست آن قرار دارد. کار ویژه مجلس را بیشتر کارشناسی می‌خوانند، به آن نحو که در تعبیر متون قانونی منعکس می‌شود. امری که با قانونگذاری واقعی تفاوت دارد. این تکلیف بیشتر به کار ویژه‌ای شباهت دارد که خمینی در کتاب ولایت فقیه خود با اصطلاح «برنامه‌ریزی» (۲) از آن نام برده است.

با این که خمینی به مجلس اجازه داده است که با تشخیص وجود ضرورت موضوعات خاص و در صورت احراز دو سوم آراء بدون دخالت شورای نگهبان به وضع قانون دست بزند، و به این ترتیب سهم بیشتری در قدرت قانونگذاری داشته باشد، مجلس در عمل کمتر به استفاده از این قدرت نایل می‌شود. از هنگامی که «مجمع تشخیص مصلحت نظام» بر مبنای «مصلحت» قانونگذاری می‌کند، مجلس این امتیاز را نیز از دست داده است زیرا دیگر نیاز چندانی برای توسل به قاعده ضرورت برای قانونگذاری وجود ندارد. با این که مجلس نیز عموماً بر اساس مصلحت نظام تصمیم

می‌گیرد (۴) ولی این کار را تنها در چارچوب اختیارات خود می‌تواند انجام دهد و اجازه ندارد که حتی به بهانهٔ مصلحت نظام تصمیماتی اتخاذ کند که موافق موازین شرع نیستند.

www.xalvat.com

مجلس می‌تواند با اعلام یا سلب اعتماد خود در ترکیب هیئت وزیران دخالت کند. ولی در این مورد نیز آلت دست آن مراجع قدرتی است که ترکیب خود مجلس را تعیین می‌کنند. سهم مجلس در تقسیم قدرت استوار بر قانون اساسی نیست، بلکه از آنجا ناشی می‌شود که اعضای آن در توزیع غیررسمی قدرت سهیم هستند. در اینجا باید به این نکته توجه کرد که جایگاه نمایندگان مجلس، به استثنای تعداد کمی از آنها، در مراتب پائینتر طبقهٔ حاکم قرار دارد. آنها از نفوذ و قدرت چندانی برخوردار نیستند. با نفوذترین آنها رئیس مجلس است که به خاطر قدرت شخصی‌ای که در خارج از مجلس کسب کرده است به این سمت انتخاب می‌شود.

در چهار دوره‌ای که مجلس اسلامی تاکنون پشت سر گذاشته است، بیشتر حکم صحنه‌ای را داشته است که در آن جناحها و دسته‌های اسلامگرای متعارض و شریک در قدرت، مواضع خود را نمایش می‌دهند، با رقیبان خود در می‌افتند و طرحهایی را پیشنهاد می‌کنند که به کار توسعهٔ قدرت و تأمین منافع آنها می‌خورد. کشمکشهایی که در این صحنه انجام می‌گیرد برای ناظران این فایده را دارد که اطلاعات مفیدی دربارهٔ ساختار طبقهٔ دولتی، جایگاه دسته‌های مختلف در این ساختار، ترکیب دسته‌ها و جابه‌جاییهای آنها در طول زمان به دست می‌دهد. حذف بسیاری از وابستگان به جناح به اصطلاح دولت‌سالار-رئیکال از دورهٔ چهارم مجلس این تصور را به وجود آورد که شاید مجلس این دوره این ویژگی خود را از دست بدهد. ولی در عمل مشاجرات بین جناحهای محافظه‌کار و میانه‌رو تا حد قابل توجهی این فقدان را جبران کرد.

برخوردهای نسبتاً آشکاری که در مجلس پیش می‌آید، بیشک تا اندازه‌ای ریشه در سنت حوزه‌های علمی شیعی دارد که تنوع عقاید را در محدودهٔ معینی معمولاً تحمل می‌کردند و مناظره بین نمایندگان مواضع متفاوت معمول بود. اما دلیل مهمتر را باید در پراکندگی قدرت بین جناحها و دسته‌های مختلف حاکم و در این واقعیت جستجو کرد که تاکنون هیچ‌یک از آنها از قدرت کافی برای حذف کامل رقیبان برخوردار نبوده است. اگر روزی اصل دموکراتیک نمایندگی مردم در جمهوری اسلامی، به هر دلیل، وزن قابل توجهی پیدا بکند، این تحول بایستی از طریق مجلس صورت بگیرد. ولی تا زمانی که این نهاد تحت قیمومیت تعداد زیادی از مراجع و مجامع رسمی و غیررسمی قدرت قرار دارد، امکان ایفای این نقش را نخواهد یافت.

پیش از تجدیدنظر در قانون اساسی (اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۸) شورای نگهبان مرجع اصلی قانونگذاری بود. با این که این مرجع در تدوین متون قانونی شرکت نمی‌کرد ولی تصمیم دربارهٔ تبدیل یا عدم تبدیل آنها به قانون با آن بود. اما شورای نگهبان طی دو روند موازی، که به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام منجر شد،

این موضع را از دست داد. روند اول تمرکز قدرت، از جمله تمرکز قدرت قانونگذاری، در دست خمینی و روند دیگر جدایی قانونگذاری از شرع بود که مراقبت از آن را شورای نگهبان به عهده داشت. فوت خمینی در خرداد ۱۳۶۸ این روند را متوقف نکرد زیرا در این میان مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شده و به قانون اساسی راه یافته بود. این مجمع بر اساس مصلحت نظام، قوانینی را وضع می‌کرده است که در موارد متعدد موافق با شرع نبوده است.

شورای نگهبان هنوز هم غالباً بر اساس شرع نسبت به مصوبات مجلس نظر می‌دهد ولی گاهگاهی نیز، به تبعیت از توصیه‌های خمینی (۴) در تصمیمات خود بیشتر به مراعات مصلحت نظام توجه می‌کند. پافشاری این شورا بر شریعت تا اندازه‌ای از آنجا ناشی می‌شود که هنوز، به شکل حقوقی، نتوانسته است با این واقعیت بسازد که قوانین «احکام حکومتی» ای است که بنا بر مصلحت نظام و یا مصلحت جناحهای حاکم بر آن صدور می‌یابند. دلیل دیگر آن است که شورای نگهبان، به مثابه نگهبان شرع، در موارد تشخیص معایرت یک مصوبه مجلس با شرع، کار دیگری جز این تشخیص نمی‌تواند بکند، حتی وقتی می‌داند که این معایرت مانع از قبول آن مصوبه توسط مجمع تشخیص مصلحت نخواهد بود. اظهار نظر آیت‌الله امامی کاشانی، عضو شورای نگهبان، در مجلس بازنگاری قانون اساسی جالب است که گفت روحانیان عضو شورای نگهبان، که در عین حال عضو مجمع تشخیص مصلحت نیز هستند، در یک موضوع واحد، در شورای نگهبان بر اساس شرع رأی می‌دهند، و در مجمع مذکور بر اساس مصلحت (۵). اگرچه ایرادهای شورای نگهبان، در صورتی که به موضوعهای مهم مابین النزاع ربطی نداشته باشد، مورد توجه قرار می‌گیرد، اعضای آن قدرت خود را نه مدیون این شورا، که مدیون عضویت در مجمع تشخیص مصلحت هستند. اعضای شورای نگهبان در تصمیم‌گیری درباره این که چه کسانی صلاحیت نامزدی برای نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری و مجلس خبرگان رهبری را دارند، شرکت می‌کنند اما به عنوان اعضای مجمع تشخیص مصلحت است که تصمیم می‌گیرند یعنی به منزله نماینده روحانیت حاکم.

مجمع تشخیص مصلحت نظام تا هنگامی که خمینی در حیات بود، غالبترین مرجع قانونگذاری، پس از او، شمرده می‌شد. مجمع پس از فوت خمینی این موقعیت را نه تنها حفظ کرد، بلکه آن را قدری نیز توسعه بخشید. علت این است که چنانچه خمینی از قدرت لازم برای سیطره بر این مجمع برخوردار نیست، با این که قانون اساسی بازنگاری شده، انتخاب اعضای این مجمع را به رهبر واگذار کرده است، ولی او فعلاً قدرت آن را ندارد که برخلاف سابقه‌ای که خمینی در این مورد ایجاد کرده است، تصمیم بگیرد. اعضای مجمع تشخیص مصلحت از قدرت شخصی متفاوت و متغیری در دستگاه حکومت برخوردارند. در حالی که کسانی مانند آیت‌الله مهدوی کنی، که در میان همگنان خود مقام والایی دارد، صاحب قدرت و نفوذ زیادی است، کسانی چون میرحسین موسوی، نخست وزیر سابق، و حجت‌الاسلام موسوی خوئینیها،

دادستان کل سابق، سمت خود در این مجمع را شاید هنوز به این علت حفظ کرده‌اند که کسی نمی‌خواهد آنها، و جناحی را که نمایندگی می‌کنند، کاملاً کنار بگذارد. به خصوص که خود آنها نیز راه تمکین را یاد گرفته‌اند. xalvat.com رهبر، تا هنگامی که خمینی زنده بود، گرچه به صورت غیررسمی، غالبترین مرجع کشورداری، و در نتیجه، قانونگذاری بود. تصمیمات او، که به شکل فتوا، حکم و یا توصیه صادر می‌شد، تنها هنگامی مورد سؤال قرار می‌گرفت که مدعیان را جمع بزرگی از اشخاص صاحب‌قدرت، به ویژه فقها، تشکیل می‌دادند. ولی حتی در اینگونه موارد کسی نمی‌خواست، یا نمی‌توانست، فائقیت خمینی را انکار کند. جایگاه او بیرون از حکومت و بالای سر آن بود. او نه تنها تمامی قدرت حکومت را در دست خود متمرکز کرده بود، بلکه قدرت تعیین محتوای قانون اساسی را نیز در اختیار داشت. تازه در دوران خامنه‌ای بود که برخی از نمایندگان جناح دولت‌سالار-رادیکال به خاطر آوردند که در قانون اساسی در کنار اصل ولایت فقیه اصل دیگری هم، به نام جمهوریت، وجود دارد که مراعاتش لازم است. انگیزه این یادآوری حذف وسیع این جناح از مواضع قدرت بود که به ویژه در انتخابات دوره چهارم مجلس صورت گرفت. با این که در حال حاضر باز هم حافظه‌ها ضعیف شده است، ولی مسلم است که اطاعت از رهبر، به رغم موضع مرکزی این سمت در نظام ولایت فقیه، عمدتاً تابعی از شخصیت ویژه او است. خامنه‌ای که در یک حالت اضطراری به سمت رهبری انتخاب شد، از آن پس می‌کوشد قدرت خود را، به طور غیررسمی هم توسعه دهد. او این کار را با استفاده از موقعیت رسمی خود و با دخالت در روند تصمیم‌گیری در امور مذهبی و کشورداری انجام می‌دهد. اما تا هنگامی که تکیه‌گاه او برای نیل به این هدف قدرت روحانیت محافظه‌کار باشد، موفق نخواهد شد. توان اقتاعی او برای پیش‌بردن بازی تعادل بین جناحها کافی نیست. جناح محافظه‌کار نیز در این میان آن‌چنان بر قدرت حکومتی مسلط شده است که دیگر تمایل چندانی به تحمل اینگونه بازیها ندارد.

جایگاه مجلس خبرگان رهبری رسماً بالاتر از رهبر است، زیرا می‌تواند او را عزل کند و کس دیگری را به جای او بگمارد. اکثریت این مجلس می‌تواند به استفاده از این اختیار، رهبر را با خدمت خود در آورد. اگر امکان اعمال این قدرت در زمان خمینی در عمل وجود نداشت، پس از او وجود دارد. این مجلس از این قدرت یا ظرافت مخصوصی استفاده می‌کند، و آن را هرگاه که مقتضی بداند، به کار می‌برد. اعضای این مجلس عملاً از سران روحانیت مدافع ولایت فقیه هستند. آنها می‌توانند به خاطر موقعیتی که در حکومت و در حوزه‌های علمیه دارند، در تعیین جهت عمومی سیاست دخالت کنند.

شورای امنیت ملی، شورای عالی انقلاب فرهنگی و دستگاه قضایی نیز، هر چند به طور غیررسمی، دارای قدرت قانونگذاری هستند. شورای امنیت ملی از قدرتمندترین نهادها در جمهوری اسلامی است. از آنجا که در این حکومت هر مسئله‌ای به سادگی

قابل تبدیل به يك مسئله امنیتی است. این شورا حتی بیرون از حوزه اختیاراتی که قانون اساسی برایش تعیین کرده است، تصمیم گیری می کند.

دولت به منزله قوه اجرایی، به طور غیررسمی دارای قدرت قانونگذاری بسیار است. دولت به کمک مصوبات و آیین نامه های اجرایی ای که محتوایشان مغایر با قوانین ناظر بر آنهاست، یا از راه استتکاف از اجرای قوانین، و یا با اجرای لوایح قانونی ای که قوه قانونگذاری از تصویب آنها خودداری کرده است، برای خود يك منطقه آزاد به وجود می آورد، که در قانون اساسی جایی ندارد. به طور کلی قوه اجرایی صحنه اصلی انحراف از قانون و اعمال قدرت شخصی و گروهی است. با این که ساختار رسمی قوه اجرایی مبتنی بر اصل تمرکز است، قدرتی که در اختیار آن است در عمل بر اساس منافع شخصی یا گروهی تقسیم می شود. حاصل این وضع يك نوع تمرکزگریزی است (۶). از بالاترین تا پائینترین سطح این دستگاه هر کارمند یا کارگزاری از موقعیت خود برای کسب امتیازات شخصی در مقابل رقیبان و مخصوصاً در برابر مراجعین استفاده می کند. هر جا که در این زمینه موفقیتی حاصل می شود، شکافی در نظام تمرکز و سلسله مراتب قوه اجرایی به وجود می آید. نظام اداری جمهوری اسلامی آکنده از شکافهاست، زیرا که بهره برداری شخصی از این قوه حکومتی تقریباً به طور کامل تبدیل به قاعده شده است. در بین بهره برداران شخصی از این شکافها انواع روابط رقیبانه و همکارانه وجود دارد که همه بر محور منافع شخصی و گروهی می چرخد. مراجعان به کارگزاران این دستگاه را از يك طرف همکاران متنفذ آنها، بازرگانان و کارفرمایان تشکیل می دهند، که با تکیه به روابط رسمی و غیررسمی خود با آنها و در ازای پرداخت اجرت یا تفویض سهام، امکانات دولتی را به سود خود به کار می گیرند. از طرف دیگر، مردم عادی هستند که هرگاه سر و کارشان با دستگاه دولتی می افتد، مجبور به پرداخت رشوه می شوند تا موانعی را که کارمندان برای استفاده اینگونه مراجعان از خدمات دولتی ایجاد می کنند، از میان بردارند (۷). مراجعان عادی به دستگاه اداری جز زیان نصیبی نمی برند، زبانی که بر اثر تمرکز قدرت اقتصادی و اداری در دست دولت هرچه بیشتر سنگین می شود. اما برای مراجعان سطح بالا عکس این جریان صورت می گیرد، یعنی تمرکز موجب سود می شود. این واقعیت دلیل بسیاری از گرایشهای دولتگرایانه است و نیز دلیل مقاومتی که در این سطح در سالهای اخیر علیه خصوصی سازی مؤسسات اقتصادی دولتی صورت گرفته است (۸).

هنگامی که سخن از دولت می رود، باید به نقش ویژه ای اشاره کرد که رئیس جمهور، مخصوصاً بعد از فوت خمینی، که مقارن با بازنگری قانون اساسی نیز بود، بازی می کند. او علاوه بر ریاست قوه اجرایی، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای امنیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی را نیز در دست دارد. رئیس جمهوری در عین حال عضو هیئت ریاست مجلس خبرگان رهبری است. با این همه، قدرت واقعی او بستگی به رابطه غیررسمی اش با دیگر قدرتمندان اطرافش دارد. اگر او در برابر

يك رهبر قوی قرار بگیرد، آن چنان که خامنه‌ای در مقابل خمینی بود، نفوذش به حداقل می‌رسد. اما اگر رهبر ضعیف باشد، نفوذش افزایش می‌یابد، همان طور که در ابتدا بین خامنه‌ای و رفسنجانی پیش آمد. اگر رهبر موفق به يك ائتلاف قدرتمند با رقیبان و مخالفان رئیس جمهور بشود، چنان که خامنه‌ای بعدها شد، رئیس جمهور حتی موفق نمی‌شود کابینه‌ای تشکیل دهد که از او حساب ببرد، رابطه رئیس جمهور با مجلس، با مجمع تشخیص مصلحت و یا با دیگر مراجع قدرت هم از همین قاعده پیروی می‌کند. طبیعتاً قدرت او وابسته به این نیز هست که تا چه اندازه می‌تواند مسئولیت شکست سیاستهای حکومتی، به ویژه سیاستهای اقتصادی را، که در این حکومت اجتناب‌ناپذیر است، از سر خود باز کند. و این همان تدبیر دشواری است که رفسنجانی این اواخر کمتر از پس آن بر آمده است (۹).

xalvat.com

قدرت غیررسمی نهادهای انقلاب

اگر اصطلاح «نهادهای انقلاب» را تنها به سازمانهایی که با این عنوان نامیده می‌شوند محدود نکنیم، بلکه همه آن نهادها و مجموعه‌های کم و بیش سازمانیافته‌ای را نیز منظور کنیم که در پی انقلاب تشکیل شده و محل گرد آمدن حاملان قدرت بوده است، باید پیش از همه از مجامعی سخن بگوئیم که محل حضور اعضای روحانیت حاکم است. مهمترین این نوع نهادها حوزه‌های علمیه، جامعه روحانیت مبارز تهران (۱۰) و دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه است. بیشترین قدرت در حکومت اسلامی در دست اینهاست. از درون اینهاست که اعضای بانفوذترین مناصب در حکومت انتخاب می‌شوند. با اینکه کارگزاران غیرروحانی حکومت (فن‌سالاران و دیوانیان)، که رقیب روحانیان به شمار می‌روند، نفوذ روحانیت را خوش نمی‌دارند و علیه آن اینجا و آنجا به شکلهای مختلف دست به اعتراض می‌زنند، ولی اینان در حال حاضر هنوز خطر چشمگیری برای موفقیت روحانیت حاکم نیستند.

نهادهای رسمی انقلاب سازمانهایی هستند که هنوز بیرون از دستگاه حکومت عمل می‌کنند. اینها برای روحانیت و متحدان غیرروحانی آن قلمرو نفوذ و محل کسب منافع خصوصی هستند. با این که سپاه پاسداران اکنون دیگر تبدیل به يك ارتش کامل شده است، ولی هنوز جای آن در بین نهادهای انقلاب است. این سازمان که قویترین این نهادهاست، از حکومت روحانیت در مقابل مخالفان آن دفاع می‌کند، و در عین حال وسیله‌ای است که می‌توان به کمک آن بر تقسیم قدرت در حکومت تأثیر گذاشت. هنوز نشانی از این که این سازمان در صدد کسب استقلال در مقابل دیگر صاحبان فعلی قدرت باشد، دیده نمی‌شود.

در نمایش قدرت و تأثیر بر ساختار آن نقش خاصی به عهده روزنامه‌هاست، که مهمترین آنها کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، رسالت، سلام، ابرار و اخیراً همشهری است (۱۱). هر يك از اینها تقریباً نماینده یکی از مجامع قدرت در حکومت اسلامی است. روزنامه‌ها، علاوه بر مبارزه علیه مخالفان رژیم، نقش دیگری

را نیز ایفا می‌کنند. آنها نیز مانند مجلس اسلامی، صحنه‌هایی را می‌مانند که در آن، برخورد بین مجامع قدرت آشکار می‌شود. تیراژ نسبتاً پائین آنها (۱۲) اجازه این استنباط را می‌دهد که حوزه نفوذ آنها وسیع نیست، بلکه در درجه اول آن بخش از مردم را در بر می‌گیرد که از رژیم حمایت می‌کنند.

xalvat.com

سهم ناچیز مردم از قدرت

در پانزده سال عمر جمهوری اسلامی شرایط لازم برای حاکمیت مردم آن‌چنان محدود شده و محمل‌های سازمانی آن، چنان در معرض بی‌اعتنایی قرار گرفته است که از آن دیگر چیزی جز خرده‌هایی که به اکراه تحمل می‌شود، باقی نمانده است. حتی این واقعیت که رئیس جمهوری، نمایندگان مجلس و اعضای مجلس خبرگان رهبری را مردم انتخاب می‌کنند، دلیلی بر حاکمیت مردم نیست، زیرا قانون انتخابات به مخالفان حتی اجازه نامزدی برای نمایندگی نیز نمی‌دهد. از این رو بخش در حال افزایشی از واجدین حق رأی از شرکت در انتخابات امتناع می‌کنند. آنهایی نیز که شرکت می‌کنند، این عمل را با یک آگاهی دموکراتیک، که لازمه چنین کاری است، انجام نمی‌دهند. آنها نیز همانند بانیان قانون انتخابات اغلب بر این اعتقادند که حق انتخابات تنها مخصوص به حزب‌الله است. به میزانی که حق انتخاب‌شوندگی حتی از بخشی از حامیان ولایت فقیه نیز سلب می‌شود، حق انتخاب‌کنندگی نیز محدود می‌شود. آن کس که در انتخابات شرکت می‌کند، این تحدیدات را یا تحمل، یا تأیید می‌کند. انگیزه بخش بزرگی از شرکت‌کنندگان فرصت‌طلبی یا ترس از زیانهای محتمل از امتناع است. سلب حق انتخاب‌کنندگی و انتخاب‌شوندگی از بخشی از صاحبان حق رأی این استنتاج را مجاز می‌کند که اسلامگرایان حاکم مردم را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: مردمی که از حاکمان تمکین می‌کنند، و مردمی که از تمکین سر باز می‌زنند. به زبان فقه، مردم نوع اول اهل امت هستند و مردم نوع دوم، در قاموس انتخابات، وجود خارجی ندارند.

حق حاکمیت مردم حتی در سطوح پائین کشورداری نیز اعمال نمی‌شود. شوراهای محلی مورد نظر قانون اساسی هنوز تشکیل نشده است. انجمنهای اسلامی کارگران و کارمندان در تسخیر حزب‌الله است. کار این انجمنها بیشتر نظارت و تبلیغ در کارگاهها و مؤسسات مربوط به خودشان است. فن‌سالاران و دیوانیان غیراسلامگرا یا اسلامی لیبرال، تا آن زمان که رژیم به خدمتشان نیاز دارد، از نوعی شرکت در قدرت برخوردار می‌شوند. یکی دیگر از امکانات شرکت در قدرت را روابط شخصی با کارگزاران رژیم به وجود می‌آورد، که اغلب آماده‌اند تا نفوذ خود را در ازای پول یا منافی دیگر برای اشخاص خارج از دستگاه به کار اندازند.

آزادیهای دموکراتیک که بدون آنها، مشارکت مؤثر شهروندان در تعیین زندگی سیاسی خود امکان‌ناپذیر است، به وسیعترین معنای کلمه در جمهوری اسلامی حذف شده است. سازمانهای متعلق به جریانهای مخالف، یا حتی سازمانهای صنفی تحمل

نمی‌شود. ترس و نفرت حاکمان در مقابل احزاب آن‌چنان بزرگ است که حتی به گروه‌های سیاسی وفادار به رژیم نیز اجازه فعالیت سیاسی، به نام حزب، را نمی‌دهند. انتشار چند مجله که قابل انتساب به روشنفکران عرفی و غیردینی یا اسلامگرای لیبرال است، پدیده‌ای نیست که بتواند این تشخیص را باطل کند. این پدیده بیشتر مبین این واقعیت است که بخشهایی در درون رژیم صلاح خود را در آن می‌بینند که این حوزه فعالیت را از دست روشنفکران خارج نکنند. دو عامل دیگر را نیز باید در داوری این استثناء ملحوظ کرد: یکی وجود نیروهای تمرکزگرایز و دسته‌گرای فعال در این نوع حکومت است که به صورت یک پدیده عارضی جایی هم برای فعالیت مخالفان در بازار مجله‌ها ایجاد می‌کنند، و دیگر این واقعیت که زندگی فرهنگی در این کشور متنوعتر از آن است که رژیم بتواند آن را یکدست کند یا کاملاً سرکوب نماید. هرچه تولیدات فرهنگی روشنفکران خادم به آخوندسالاری کمتر قادر به ارضای نیازهای فرهنگی مردم باشد، امکان این سرکوب نیز کمتر می‌شود. جامعه ایران از تنوع فرهنگی و معیشتی قابل توجهی برخوردار است، جمعیت شهرنشین بزرگی دارد، دارای طبقه متوسط جدید است، تحصیل‌کردگان و متخصصان و دانشجویان زیاد و جنبش شهروندانه چند ده ساله‌ای دارد و این همه را نمی‌توان نادیده گرفت. در چنین جامعه‌ای سرکوب آزادیها، به طور کلی، و مطبوعات مخالف، به معنی خاص، کاری نیست که بتوان برای مدتی طولانی و به حد کامل انجام داد. دگراندیشان راههای مختلفی برای رساندن پیام خود به مخاطبانشان پیدا می‌کنند. حتی اگر امکانی برای این کار پیدا نکنند، باز هم از بین نمی‌روند، بلکه مترصد فرصتهای بعدی می‌مانند. احمد شاملو در پاسخ سئوالی در ارتباط با احیاء فعالیت کانون نویسندگان، که در سال ۱۳۶۰ ممنوع شد، گفت: کانون نویسندگان احتیاج به احیاء ندارد. زیرا که اندیشه آن در ذهن همه اعضای آن زنده است. کانون نمرده است، زیرا که انحلال خود را هیچ‌گاه نپذیرفته است (۱۳).

xalvat.com

در مجله‌های مذکور مقالاتی منتشر می‌شود که بیشتر به مقوله فرهنگ و مسئله توسعه می‌پردازد. با وجود این آنچه در آنها بیشتر به چشم می‌خورد، گزارشها، مضامین و مقالاتی است که به طور کم و بیش مستقیم از مشارکت سیاسی، شکلهای حکومتی دموکراتیک و حقوق دموکراتیک حمایت می‌کند. این مجله‌ها به نحوی که برای خوانندگانشان به اندازه کافی صریح است، موضع انتقادی روشنفکران و عموم مردم را نسبت به وضع حاکم در ایران منعکس می‌سازند و گاهی تا آنجا پیش می‌روند که اصول ولایت فقیه را مورد سئوال قرار می‌دهند. موضوع اخیر بیشتر در مجله‌هایی که تمایل مذهبی لیبرال دارند مطرح می‌شود. در مجله‌هایی که بیشتر به مسئله توسعه می‌پردازند، انتقاد به سیاستهای رژیم در این زمینه با جرأت بیشتری بیان می‌شود. این مجله‌ها در جمع خود بازتابنده یک فرهنگ عرفی و یا اسلامی (اما غیر شرعی) است و به همین مناسبت آنها را به دست داشتن در «تهاجم فرهنگی»، «توطئه فرهنگی»، «جنگ فرهنگی» و نظایر آن متهم می‌کنند (۱۴).

تأثیر انتشار این مجله‌ها که با فعالیتهای فرهنگی دیگر در حوزه‌های علوم و تولیدات سمعی و بصری همراه است، بر زندگی سیاسی در جمهوری اسلامی بیشتر غیرمستقیم است. با این وجود این نوع فعالیتها مبین نوعی مشارکت غیرمستقیم در این عرصه زندگی به شمار می‌رود. آنها از راه تأثیر غیرمستقیم بر رفتار فرهنگی و تفکر سیاسی اسلامگرایان و ایجاد حرکت در آنها، و حتی تأثیر گذاشتن بر جهت این حرکت، مهمترین جلوه مشارکت در حیات سیاسی کشور را تشکیل می‌دهند.

در جمهوری اسلامی نوع دیگری از مشارکت غیررسمی در تعیین کیفیت زندگی عمومی نیز وجود دارد، که به شکل ارتکاب به منکرات اسلامی جلوه می‌کند: آشامیدن نوشابه‌های الکلی، شنیدن موسیقی ممنوع، برگزاری شبهای رقص و بی‌اعتنائی به مقررات اسلامی مربوط به پوشش، از جمله بارزترین این اعمالند. شیوع آنها چنان گسترده است که به زحمت می‌توان زندگی در این کشور را بدون آنها به تصور آورد.

www.xalvat.com

جدایی بین دین و حکومت

در فصل سوم این کتاب سخن از آن می‌رود که چگونه قانونگذاری در این حکومت به نحو فزاینده و گسترده‌ای از شریعت فاصله می‌گیرد، و چگونه تصمیم‌گیری در این زمینه و در زمینه‌های دیگر هرچه بیشتر بر مصلحت حکومت مبتنی می‌شود. نتیجه این روند جدایی وسیع بین دین و حکومت است (۱۵). اما برای توضیح مسئله رابطه بین حکومت و دین در ایران پس از انقلاب، باید ابتدا این پرسش را مطرح کنیم که دین در مفهوم شرعی آن در تکوین و تشکیل زندگی جدید و در ایجاد وسایل آن تا چه اندازه سهیم بوده است. منظور آن تولیدات، نهادها، رسانه‌های جمعی و ارزشهای جدیدی است که توده‌های وسیع مردم در جامعه کنونی ایران می‌طلبند، مصرف می‌کنند و مرجح می‌شمارند، تا آنجا که حتی متولیان شریعت نیز مایل به چشم‌پوشی از آنها نیستند.

پاسخ این سؤال مشکل نیست، زیرا محصولات مادی و عقلی تمدن جدید که در جمهوری اسلامی به کار می‌رود، اصل بیگانه و غیر اسلامی دارد و از طریق واردات، و در بهترین حالت، اقتباس، به سرزمین و حیات اسلامی راه پیدا کرده است. این گفته به اندازه زیادی حتی در مورد اندیشه‌های کلامی، فلسفی و سیاسی هم صادق است، چه رسد به اندیشه‌های علمی. تنها رابطه‌ای که شریعتمداران با این محصولات دارند، یک رابطه انفعالی است. متولیان شرع نه مایل به رد کامل آنها هستند و نه قادر به پذیرش بی‌دغدغه آنها. برای پذیرش آنها به حبله‌های شرعی متوسل می‌شوند که به آسانی قابل تشخیص است. اما توسل به اینگونه شکرده‌های فقهی وسیله خوبی برای توجیه این ادعا نیست که در ایران امروز اسلام بر حکومت مسلط است. وحدت بین دین و حکومت در این شرایط تنها به اجرای برخی از احکام اسلامی در بخشی از وجوه زندگی اجتماعی محدود می‌شود که آن هم بعضاً با اعمال قهر انجام می‌گیرد.

بیشتر این احکام مربوط به حقوق مدنی و کیفری است که در شکل اصلی یا سنتی خود، حتی شریعت‌خواهان حاکم را نیز راضی نمی‌کند. شاهد این واقعیت این است که در صف این کسان نیز تمایل به اصلاح این احکام به چشم می‌خورد (۱۶). از این رو مادامی که منظور اسلامگرایان از وحدت دین و حکومت تعیین همه یا عمدهٔ وجوه و وسایل زندگی و کشورداری توسط دین باشد، نمی‌توانند مدعی تحقق آن در ایران امروز بشوند.

xalvat.com

وحدت دین و حکومت و سهمی که اسلامگرایان حاکم در تحقق آن دارند، بیش از هر چیز به صورت مشکلاتی جلوه می‌کند که اینان در پذیرش نقادانه، مثبت و خلاق اندیشه‌ها و روشهای زندگی جدید در جامعهٔ ایرانی به وجود آورده‌اند. آنها برای تحقق این وحدت تنها اعمال ممنوعیهای گوناگون را می‌شناسند که خود باعث بروز همان مشکلات می‌شود. بزرگترین مانعی که آنها با اوامر منتهیانهٔ خود ایجاد می‌کنند، محدودیت آزادی اندیشه و عمل انسان آزاد است. انسانی که بایستی امکان دستیابی مستقلانه به دانشهای جدید را داشته باشد تا بر مبنای تجربیات خویش، خلاقانه و نقادانه در جهت تعیین شکل زندگی خود، به نحوی که سازگار با مقتضیات زمان باشد، عمل کند. اما شریعتمداران حاکم با دعوت مردم به تقلید، با تجویز اطاعت و با کوشش برای محدود کردن اندیشه و عمل، بر اساس یک برداشت عمدتاً محافظه‌کارانه از دین، باعث سلب نیروی ابتکار و خلاقیت از مردم می‌شوند و آنها را به مصرف‌کنندهٔ صرف محصولات تمدن جدید مبدل می‌سازند. آنها در حوزهٔ زندگی سیاسی، خود را به جای خدا می‌نشانند، و اطاعت از خود را با اطاعت از او یکسان می‌شمرند. و هر نوع سرپیچی از منهیات خود را با مجازات شورش علیه احکام الهی کیفر می‌دهند و بدین طریق باعث می‌شوند که انسانها نتوانند در تعیین زندگی اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه تعالی خود به عنوان شهروندان آزاد و مسئول شرکت کنند.

اسلامگرایان حاکم می‌کوشند با استناد بر ادعای کمال شریعت و با ادعای دانش کامل خود بر آن، به حاکمیت خود بر ایران، و نیز به وحدت بین دین و حکومت حقانیت ببخشند. اما آنها که کمال شریعت را در دفتر احکام نیافتند، متوسل به موازین نامعین و مورد مناقشهٔ فقه شدند و به اجتهاد روی آوردند. این اجتهاد به اصطلاح متکی به اصول، آنها را به سوی قواعد ضرورت و مصلحت، که در اصل برای امور گذرا پیش‌بینی شده است، کشاند؛ اما آنها به کمک این قواعد قوانینی وضع کردند که دائمی است و بدین طریق قانونگذاری و کشورداری را متکی بر اصولی کردند که در حکومتهای عرفی نیز مرسوم است. با این که شورای نگهبان اعلام کرد که نمی‌توان بر اساس عنارین ثانویه یک دولت اسلامی به وجود آورد و در مقابل توسل به قاعدهٔ مصلحت و استقرار قانونگذاری بر اساس این قاعده مقاومت کرد، ولی حتی خود نیز به اعتراضهایش وفادار نماند. هرگاه که اعضای آن در مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نشینند، رأی بر اساس مصلحت نظام می‌دهند زیرا بنیاد این مجمع

خود بر مصلحت است.

به این حساب آنچه جمهوری اسلامی در عرصه قانونگذاری از زمان پیدایش خود به بعد تجربه کرده است، بیشتر جدایی از دین است نه وحدت با آن. مکمل این واقعیت پدیده دیگری در عرصه‌ای دیگر است که می‌توان آن را روند جدایی روحانیت حاکم از کارکردهای روحانی خود نامید. با این که این بخش از روحانیت در تمام این مدت به عبا و عمامه خود، حتی محکمتر از گذشته، چسبیده است اما اشتغال فزاینده به کارهای حکومتی او را از اجرای وظایف مذهبی خود بازداشته و عملاً به کارگزار دولت تبدیل کرده است (۱۷). بدین معنی آنچه در این مدت رخ داده است، نه فتح دولت به وسیله قدرتهای دینی و سلطه دین بر حکومت، بلکه غلبه حکومت بر دین و متولیان آن است. در این باره برخی از محققان از نوعی رژیم سیاسی مبتنی بر یک پاپ قیصرمآب (caesaropapism) سخن می‌گویند که بعد از انقلاب در ایران سیطره یافته است (۱۸).

در اینجا می‌توان با توجه به این واقعیت که خود شریعت سنتی نیز از راه تخصیص و تقدیس حقوق عرفی به وجود آمده است، سئوالی را با این مضمون طرح کرد: آیا امروز نیز سر و کار ما با روندی از همین نوع نیست، یعنی با استحاله برداشت از اسلام به معنی ترك موضع شریعت سنتی و پذیرش مضامین جدید مربوط به قانونگذاری و کشورداری؟ در این حالت می‌توان تصور کرد که عدم تحقق وحدت و تحقق جدایی دین و حکومت، امری است مربوط به برداشت قدیمی از اسلام سنتی، که در طی این روند باطل شده است و جای آن را یک برداشت نو گرفته است که می‌تواند وحدت بین دین و حکومت را بر یک مبنای جدید احیاء کند. اما این استنباط را هنوز نمی‌توان معتبر دانست، زیرا در این صورت اسلامگرایان حاکم بایستی خود، این برداشت جدید را قبول می‌کردند. ولی ما دیدیم که اینان مانند گذشته در زیر علم فقه سنتی جمع می‌شوند. آنها موفق به جذب نتایج قانونگذاری، کشورداری و اصول این دو به درون برداشت خود از حقوق اسلامی نشده‌اند. از جانب دیگر، اسلامگرایان تجددخواه، مخصوصاً بر اثر تجربه‌ای که در کار اعمال حاکمیت شرع به دست آورده‌اند، در حال پرداخت برداشت جدیدی از اسلام هستند، که اگر به حد بلوغ برسد، دیگر به احتمال زیاد اصل حاکمیت بر دولت را در بر نخواهد داشت. سئوال مهم دیگری که در اینجا باید کرد این است که آیا یک نظام حقوقی قدیمی می‌تواند در فرصتی چنین کوتاه این توده بزرگ از عناصر بیگانه را در خود بپذیرد بی آن که هویت خود را از دست بدهد؟ آیا پس از این که عناصر جدید بر عناصر قدیم غلبه کردند و آنها را از پایه سست نمودند، این هویت باز هم باقی خواهد ماند؟

شکست اسلامی کردن، مخصوصاً در حوزه قانونگذاری، حوزه‌های علمیه را دچار یک حالت بحرانی کرد تا آنجا که سر و صدای فراوانی برای اصلاح فقه و خود حوزه برپا شد، ولی این سر و صدا پس از مدتی فروکش کرد و به نتیجه‌ای نرسید. مراجع

دینی نظریاتی را که در این مورد از بیرون از حوزه‌ها، یعنی از جانب روشنفکران اسلامی بیان می‌شد، با بغض می‌شنیدند و با شدت رد می‌کردند. چرا که این اصلاحات در صورت تحقق، به ویرانی مرزهایی می‌انجامید که این مراجع به دور حوزه‌ها کشیده‌اند. اگر بنا بود که اصلاحات پیگیرانه انجام بگیرد، بایستی فقه را کنار می‌گذاشتند و در نتیجه قانونگذاری و کشورسازی را از قیود آن آزاد می‌کردند. این کار را حوزه‌ها به دلایل درونی و بیرونی نمی‌توانستند انجام بدهند زیرا در این صورت، در داخل حوزه، مشغله اصلی خود، یعنی فقه را از دست می‌دادند و در بیرون از حوزه ادعای تسلط انحصاری بر قدرت حکومتی را، که خود پایه بر علم آنها به فقه دارد.

اگر اصلاح اسلام به طور کامل انجام می‌گرفت، لزوماً به جدایی کامل بین دین و حکومت منجر نمی‌شد. قابل تصور است که در این صورت برخی از قواعد فقه می‌توانست بدون هیچ اشکالی وارد یک نظام حقوقی مدرن بشود. این قواعد احتمالاً همانهایی می‌بود که در دیگر نظامهای حقوقی نیز وجود دارد (۱۹).

xalvat.com

آخوندسالاری

علاوه بر واقعیت جاری بودن قوانین و مقررات مربوط به منکرات، حقوق مدنی و کیفری، این واقعیت که حکومت در دست روحانیت است نیز از جمله نشانه‌هایی است که هنوز می‌تواند این ادعا را توجیه کند که حکومت پس از انقلاب یک حکومت اسلامی است. اما دیدیم که چگونه حاکمان جدید به نام حکومت اسلامی نه تنها حاکمیت مردم را ملغی کردند، بلکه احکام اسلامی را نیز به کنار گذاشتند. با اینحال آن مقدار از احکام اسلامی که باقی مانده است، برای روحانیت حاکم کفایت می‌کند که حکومت خود را اسلامی بنامد. اما این اسلام دیگر آن تمامیت به اصطلاح کاملی نیست که بنا بود برای همه مسایل جهان راه حل داشته باشد. این اسلام بیشتر در خدمت توجیه مشروعیت حاکمیت روحانیت برای پیروان آن است که شمارشان دائماً در حال کاهش است. این شکل حکومت را می‌توان آخوندسالاری یا مرتبت‌سالاری (hirocacy) نامید (۲۰). حکومتی که از آن اصول مشروعیت دینی که ابتدا برای خود وضع کرده بود، جدا شده است بدون این که اصول جدیدی یافته باشد که بتواند به طور قانع‌کننده‌ای آنها را تعریف کند و رابطه آنها با شریعت یا اسلام را مشخص بسازد.

روحانیان که قبل از انقلاب برای تأمین نیازهای حیاتی خود، در ازای اجرای مناسک مذهبی از مردم اجرت می‌گرفتند، حالا حقوق‌بگیر دولت شده‌اند. مهمتر از آن این واقعیت است که بسیاری از آنها از راه شرکت در معاملات دولتی و یا در ازای به کار انداختن نفوذ خود به سود مراجعان دستگاه دولتی، به پول و انواع دیگر عواید می‌رسند. دسترسی به منابع درآمد دولتی و امکان استفاده از قدرت سیاسی برای کسب امتیازات اقتصادی موجب استقلال فزاینده روحانیت حاکم در مقابل مردم شده

است. عامل دیگری که بر این استقلال می‌افزاید، آن است که دولت عواید خود را به طور عمده نه از راه مالیات، بلکه از طریق صدور نفت کسب می‌کند. تسلط دولت بر بخش صنعت و خدمات نیز بر آن اضافه می‌شود. حاکمیت روحانیت بر قدرت نسبتاً مستقل اقتصادی دولت اجازه می‌دهد که او را بخش اصلی یک طبقه حکومتی، یا «هیئت حاکمه» به شمار آوریم که بخش دیگر آن را آن کارگزاران غیرروحانی دولت تشکیل می‌دهند که هنوز به روحانیت وابسته‌اند.

دسترسی روحانیت حاکم به منابع درآمد دولتی به او امکان داده است که برای خود زندگی دولتمندانه‌ای ترتیب بدهد. دیری است که روحانیان محتاط‌تر و یا آنهایی که احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند، همگنان خود را از پی آمدهای این نوع زندگی برحذر می‌دارند. در سال ۱۳۶۱ رفسنجانی از روحانیت درخواست کرد که به نحوی که قبل از انقلاب بین طلاب حوزه‌ها مرسوم بود، زندگی کند (۲۱). این درخواست را منتظری نیز به کرات به زبان آورد (۲۲). در مرداد ۱۳۷۰ خامنه‌ای خشم خود را از کارگزارانی که در خانه‌های تجمل‌ویران دوران شاه مسکن گزیده‌اند و عروسیهایی پر خرج راه می‌اندازند بیان کرد (۲۳). هشتم آبان همان سال روزنامه رسالت زنتار داد که مردم به علت تمایل مسئولان به زندگی تجملی اعتقاد خود به دولت را از دست بدهند. روز دوم اردیبهشت ۷۱ روزنامه سلام خبر داد که همسر رجایی، رئیس جمهور سابق، در محوطه مجلس آیت‌الله موحدی ساوجی را به خاطر این که قبل از انقلاب تنها یک خانه پنجاه متری داشته و اکنون یک خانه سه طبقه دارد، سرزنش کرده است. این طبقه حاکم در برابر مخالفان بیرونی خود یک پارچه عمل می‌کند اما در درون طبقه رفتار اعضای آن نسبت به یکدیگر برحسب منافع سیاسی، اقتصادی و غیره، یا به دلایل عقیدتی و نظری، خصمانه و حذفی است. مبارزات درون این طبقه به جناح‌بندی‌هایی در درون آن منجر شده است. غالباً از دو جناح صحبت می‌شود که یکی را رادیکال و دیگری را محافظه‌کار می‌خوانند (۲۴). صحیح‌تر آن است که از سه جریان صحبت بکنیم که می‌توان آنها را: الف - «رادیکال»، «دولت‌کرا و خلق‌کرا»؛ ب - «عملگرا و میانه‌رو»؛ و ج - «محافظه‌کار افراطی» خواند.

برای فهم دقیق‌تر این تقسیم‌بندی، باید توجه داشته باشیم که اعضای این طبقه حکومتی به راحتی تن به قبول تنگناهای صوری و سازمانی، آن چنان که در احزاب و جناحهای پارلمانی مرسوم است، نمی‌دهند. انگیزه‌ها و گرایشهای خودمرکزیت‌ناه آنها اجازه نمی‌دهد که خود را در قالبهای سازمانی یا برنامه‌های سیاسی محدود کنند. محکمترین رابطه سازمانی‌ای که بین آنها وجود دارد، به شکل دسته‌ها و جمعهای کم و بیش آزادی در می‌آید که معمولاً بر محور افراد بانفوذ تشکیل می‌شود. چند دسته به اضافه برخی از عناصر تک‌رو، جمعی را می‌سازند که در نتیجه از همبستگی درونی چندانی برخوردار نیست. مرزهای میان اینگونه جمعها سیال است. افراد زیادی بین آنها عادت رفت و آمد دارند و مایل نیستند نسبت به یک جمع و برنامه آن متعهد بمانند. علاوه بر این باید به تداخلهایی اشاره کرد که بر سر موضوعات معین بین

جمعها پیش می‌آید و موجب می‌شود که تضاد بین آنها برای مدت نامعینی بعضاً زایل شود. اگر بخواهیم ساختار داخلی طبقه حاکم را مشخص بسازیم و با جمعهای موجود در آن و رابطه آنها با یکدیگر آشنا شویم، بهتر است به مسایل اصلی‌ای توجه کنیم که موجب دوری و نزدیکی بین آنها می‌شود. این مسایل را می‌توان به این صورت تقسیم‌بندی کرد: الف- نقش دولت در اقتصاد، ب- اصلاح شریعت، ج- رابطه با آمریکا، د- برخورد با منکرات و ه- رفتار با روشنفکران غیراسلامی.

در حالی که مسئله «ج» موجب اتحاد جمعهای رادیکال و محافظه‌کار علیه میانه‌روها می‌شود، مسایل «ب»، «د» و «ه» آنها را از یکدیگر جدا می‌کند. در حالی که میانه‌روها بر سر موضوع «الف» با محافظه‌کاران متحد می‌شوند، نزدیکی آنها با رادیکالها بر سر موضوعات «ب»، «د» و «ه» بیشتر است. با این همه این انتساب مواضع را نباید مطلق بگیریم. بسیاری از منتسبان به جمع رادیکال در مسئله منکرات همان مواضع محافظه‌کاران را اتخاذ می‌کنند. همین را می‌توان در باره موضوع آنها نسبت به مسئله «ه» گفت. برای تشخیص بهتر مواضع جمعها یا دسته‌بندیها باید آنها را در يك مدت طولانی مورد مشاهده قرار بدهیم. زیرا ممکن است که گروهی موضع مشخصی را تنها بر محاسبات تاکتیکی در پیش بگیرد و به محض ملاحظه تحول در ساختار قدرت آن را ترك کند. بهترین مثال برای چنین نحولی موضع مخالفت‌آمیز جمع محافظه‌کاران در برابر دولت‌سالاری بود، که در سالهای اخیر به نحو چشمگیری کاهش یافته است؛ و دلیل آن تسلط این جمع بر حکومت، بعد از مرگ خمینی، بوده است. ■

xalvat.com

- 1- در این متن «اسلامگرایی» و «اسلامگرایان» در ترجمه اسلامism و Islamistes به کار برده می‌شود و غرض از اسلامگرایی آن جنبشهایی است که اسلام را به عنوان ایدئولوژی سیاسی خود انتخاب می‌کنند. برخی مؤلفان در این موارد از اصطلاح «بنیادگرایی اسلامی» استفاده می‌کنند.
- 2- در آنجا نام مجلس، «مجلس برنامه‌ریزی» است، نگ. به چاپ ۱۳۶۱، تهران، ص. ۴۸.
- 3- به قول آقای زواره‌ای مجلس بر اساس «استحسان» و «استصلاح» قانون وضع می‌کند. رسالت ۱۱ و ۲۰ تیر ۱۳۶۶.
- 4- یکی از توصیه‌های پدرته را آقای خمینی در نامه‌ای که در تاریخ دهم دی ۶۷ نوشت ابراز کرد، نگ. به: محسن کدیورا: «سیری در مجموعه نظریات شورای نگهبان»، آینده پژوهش، شماره ۱۳، ۱۳۷۱، ص. ۸۸-۸۶.
- 5- «یعنی صبح در شورا می‌گوییم اگر دولت خواست اراضی را بگیرد... این مخالف با شرع مقدس اسلام است... ولی شب وقتی آمدیم در مجمع تشخیص مصلحت به عنوان موافق رأی می‌دهیم، می‌گوییم مصلحت این است...» صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۹، ج. ۱، ص. ۲۰۸.
- 6- در سرمقاله ۲۶ دی ۱۳۶۷ روزنامه رسالت، نظام اداری جمهوری اسلامی به یک هزارپای سهمناک و یک اختاپوس دهشتناک تشبیه شده است که هر روز تداوم هل‌من مبارز سر می‌دهد.
- 7- رفسنجانی در دیدار با ائمه جمعه استان تهران گفت: سخت‌ترین چیزی که در دستگاههای دولتی با آن برخورد می‌کنیم، رشوه و اخاذی است (رسالت، ۱۷ تیر ۶۷). افزوده، نماینده مجلس در جلسه ۲۳ اردیبهشت مجلس گفت: در ادارات «رشوه‌خواری و پارتی‌بازی و رابطه جایگزین ضابطه شدن به حدی است که قابل تحمل نیست». نگ. به: صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۸- در سرمقاله مجله حوزه،

شماره ۲۹. آذر و دی ۶۷ «تکروی و عدم تمرکز در اداره اجتماع. آفت همه گیر انقلاب شمرده می شود که «گسستگی و استقلال نهادها، سازمانها و قوای مختلف کشور» از جمله مظاهر آنند. در این سرمقاله در ضمن صحبت از یک نوع «سیاست هیبتی» می شود که در وزارتخانه ها و سازمانها به شیوه غالب تبدیل شده است و در هر وزارتخانه، سازمان یا دستگاهی، به دنبال ورود و خروج وزیر یا مدیر یا مسئول، مجموعه های منتهی از هراداران آنها به تشکیلات آن سازمان و وزارتخانه وارد یا از آن خارج می شوند. ۹- درباره موقعیت رئیس جمهور در جمهوری اسلامی نک. به مقاله زیر:

Mohsen Milani: The Evolution of the Iranian Presidency: From Bani Sadr to Rafsanjani. In: *British Journal of Middle Eastern Studies*, N° 2, 1993, pp. 82-97.

هرچند نویسنده این مقاله را زمانی نوشته است که ضعف در موقعیت رفسنجانی هنوز آشکار نشده بود. از این رو او تصور کرده است که می تواند وزن سنگینی برای نهاد ریاست جمهور قابل شود. ۱۰- پیش از این مجمع روحانیون مبارز نیز یکی از این نهادهای قدرت بود. ۱۱- اکنون باید ایران و اخبار را نیز بر این جمله افزود. ۱۲- به نوشته روزنامه سلام (۲۱ فروردین ۷۳) تیراژ کل روزنامه ها رو به هم حتی به یک و نیم میلیون نسخه هم نمی رسد. به قول معاون وزارت ارشاد، در خراسان تعداد روزنامه ها ۲۱ عنوان است (سلام، ۱۱ مهر ۷۱). ۱۳- آینده اندیشه، شماره ۷۲، ۱۳۷۱. ۱۴- در فاصله بین نگارش این کتاب و انتشار آن، فشار بر این گروه از مطبوعات آنچنان افزایش یافته که بیم از تعطیل کامل آنها بيمورد نیست. ۱۵- منظور جدایی از اسلام شریعتمداران است. از تفسیرهای دیگر اسلام در اینجا نمی توان صحبت کرد، زیرا اسلامگراهای حاکم آن را نمی پذیرند. و حامیان آن را در حکومت سهمی نیست. ۱۶- حتی حسین مهرپور، که یکی از سخنگویان محافظه کاران است، خود را تاگزیر می بیند به مشکلاتی توجه کند که در اثر کاربرد احکام مجازات اسلامی در عمل پیش آمده است. نک. به مقاله او در اطلاعات، ۲۹ خرداد ۷۲. ۱۷- نایب رئیس سابق مجلس، حجت الاسلام بیات در یک مصاحبه با مجله حوزه، شماره ۳۷ و ۳۸، ص. ۱۳۶، گفت: «من سراغ دارم ائمه جمعه ای را که به کلی از مطالعه و کتابهای درسی فاصله گرفته اند... متأسفانه برخی آن قدر مسئولیت می پذیرند که از توان واقعی ایشان بیرون است.» ۱۸- نگاه کنید به:

H. E. Chehabi: "Religion and Politics in Iran: How Theocratic is the Islamic Republic?" In: *Journal of the American Academy of Arts and Science*, N°3, pp. 69-91.

هوشنگ شهابی به این سؤال که آیا جمهوری اسلامی یک تئوکراسی هست یا نه از یک دیدگاه دیگر می پردازد که متکی بر تعریف ماکس وبر از این نوع حکومت است. او به این نتیجه می رسد که «موفقیت کوشش برای ایجاد یک تئوکراسی در ایران تنها ظاهری بوده است». ص. ۸۷. ۱۹- ناصر کاتوزیان از حفظ برخی از احکام منصوص در قرآن سخن می گوید. مثل احکام ارث، که درست به همین علت به راحتی قابل نسخ نیست. او اضافه می کند که در این حالت بایستی برای جبران تبعیضی که بر زنان روا شده است، تدابیری از نوع دیگر اندیشید. نک. به: مصاحبه او با ایران فردا، شماره ۱۱، ۱۳۷۲، ص. ۶-۸. ۲۰- اروان آبراهامیان این نوع حکومت را خلقگرا می خواند و نقش خمینی در آن را با آن حاکمانی در آمریکای لاتین مقایسه می کند که عناوینی چون «ال کندور» (El Condor)، «ال لیدر» (El lider) و نظایر آن به خود می دادند. نک. E. Abrahamian. *Khomeinism: Essay on the Islamic Republic*, Berkeley, 1993; p. 38.

۲۱- کیهان، ۲۹ فروردین ۶۹. ۲۲- کیهان، ۵ بهمن ۱۳۶۲ و ۱۳ مرداد ۶۳. رسالت، ۱ آذر ۶۴ و ۳ اسفند ۶۸. ۲۳- اطلاعات، ۲۴ مرداد ۱۳۷۰. ۲۴- به عنوان مثال نک. به:

- D. Menashri: The Domestic Power Struggle and the Election of The Forth Islamic Majlis. In: *Orient* (Germany), N° 3, 1992, pp. 387-408.

- F. Sarabi: The Post- Khomeini Era in Iran: The Election of the Fourth Islamic Majlis. In: *Middle East Journal*, N° 3, 1994, pp. 89-107.

